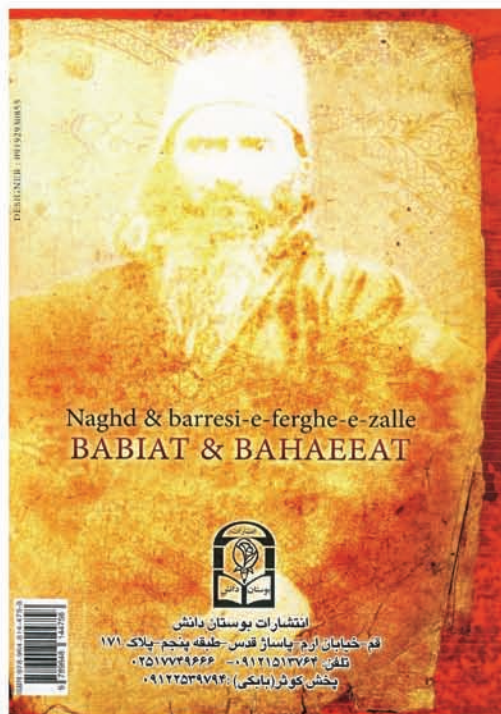


بسم الله الرحمن الرحيم

نقد و بررسی فرقه ضالّه بابیت و بهائیت

بخش دوم:

(بابیت و بهائیت در گشایش موافقان و مخالفان)



سید معصوم حسینی

کتابخانه مرجع بهائیت شناسی

www.bahaibooks.blogfa.com

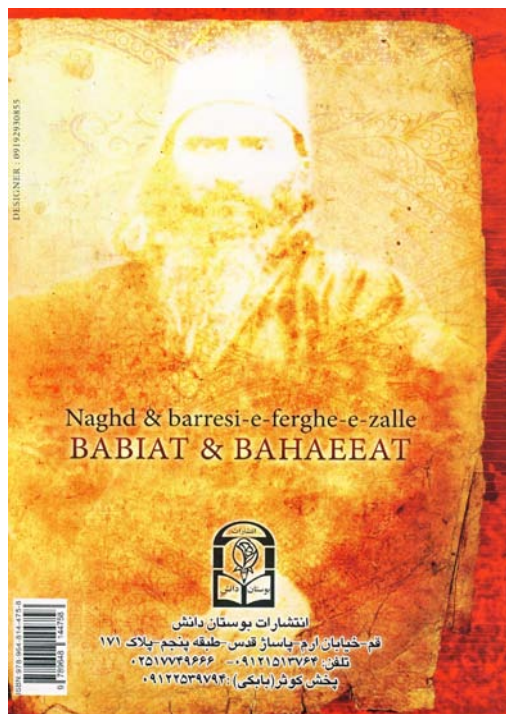


بسم الله الرحمن الرحيم

نقد و بررسی فرقه ضالیه بابیت و بهائیت

بخش دوم:

(بابیت و بهائیت در گشایش موافقان و مخالفان)



نگارنده:

سید معصوم حسینی

به نام خدا
اللّٰهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران www.bahaismIran.com

با سلام

تدبیر و ورود شما دوستان گرامی که در راستای مبارزه با جهان کفر و اسلام ستیزانی همچون بهائیان گامهایی نو برداشته اید را تبریک گفته و از خداوند متعال پیروزی روز افزون شما را در این عرصه خواستار است.

درضمن این پایگاه (اینترنتی بهائیت در ایران www.bahaismIran.com) آمادگی کامل همکاری در جهت افزایش غنای علمی با کلیه عزیزان فعال در این عرصه را اعلام نموده و انتظار عمل متقابل از سوی دوستان را نیز دارد. و از شما عزیزان انتظار تبلیغ سایت بهائیت در ایران را که یک سایت جامع در زمینه ارائه کتب ، مقالات ، سخنان و خاطرات متبریان از بهائیت ، تصاویر، صوت ، فیلم ،... و هر گونه سندی که در جهت افشاگری بر علیه فرقه ضاله بهائیت می باشد را دارد. امید آنکه بتوان در جهت روشنگری اذهان مسلمین و تنویر افکار فریب خوردگان این فرقه ضاله گامهایی ارزشمند برداشت.

موفق باشید

منتظر شما هستیم

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما :

bahaismIran@bahaismIran.com

bahaismIran@gmail.com

info@bahaismIran.com

bahaism@yahoo.com

بسم الله الرحمن الرحيم

نقد و بررسی فرقه ضاله

باییت و بهائیت

بخش دوم:

(باییت و بهائیت در گشایش موافقان و مخالفان)

نگارنده:

سید معصوم حسینی

تقدیم :

این کتاب را به محضر مبارک یگانه منجی عالم بشریت حضرت

حجه ابن الحسن العسکری روحی وارواح العالمین له الفدا-

وبه روح پدرم سید کریم حسینی که مراد مسیر سربازی امام

زمان (عج) قرار داده وبه روح پدرم خانم بزرگوارم حاج مختار

غفاری که به جداز عاشقان امام زمان (ع) بود تقدیم می دارم.

«مقدمه»

اهمیت و ضرورت بحث:

همه مامی دانیم «بردگی فردی» به صورت سابق از جهان برچیده شده، ولی «بردگی ملتها» و استعمار، که به صورت تکامل یافته بردگی فردی است؛ جایگزین آن شده است.

جای تعجب نیست؛ زیرا عصر ماعصر تکامل پدیده های مختلف اجتماعی است چه مانعی دارد بردگی کهنه قدیم هم در سایه تکامل ابزار تولید و تحول صنعتی اخیر، تکامل یابد و به این صورت وحشتناک درآید!

استکبار جهانی دائمی کوشد که با انواع نیرنگها و ترندها، مسلمانان را به استعمار بکشد و آنها را از هویت خود تهی سازد.

استکبار همچون ازدهائی است که چنانچه ضربه ای هم بر او وارد سازید، از یورش وحشیانه اش دست بر نمی دارد و همواره در غریزه حمله و استبداد به سر می برد و با مکر و نیرنگ در صدد از بین بردن انسان است.

دین مقدس اسلام برای استقلال همه جانبه مسلمانان و عزت مند کردن آنها هشدارهای مختلفی داده و با تعبیرات گوناگون ما را از فریب خوردن و اغفال شدن در برابر مستکبرین در حذر داشته است. چنان چه می فرماید:

«...وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء: 141)

خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده.

«...وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ...» (منافقین: 8)

یکی از راههای استعمار و استکبار جهانی برای نفوذ و سلطه، اختلاف افکنی و ایجاد تشویق در فرهنگ حاکم بین مسلمانان است. بر همین اساس قرآن به طور مکرر مسلمانان را به اتحاد دعوت می کند و می فرماید:

«واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا» (آل عمران، 103)

همگی به ریسمان (خدا و اسلام و هر گونه وسیله وحدت) چنگ

زنید و متفرق نشوید.

یکی از راههایی که موجب می شود در برابر استکبار و استعمار جهانی فریب نخوریم و قرص و محکم بر سر اعتقاداتمان بایستیم، این است که: شخصیت و هویت خود را بشناسیم و درک کنیم که ما از نظر دینی فرهنگی، غنی هستیم و هیچ نیازی به دیگران نداریم. دین مادی را کامل است و برای تمام مراجل زندگی فردی و اجتماعی انسان دستور دارد. اگر به این باور برسیم، قطعاً استعمار در مانفوذ نخواهد کرد؛ چون استعمار، از طریق تخریب و تضعیف فکر و اندیشه و روحیه بر ما مسلط می شود.

چنان چه قرآن در مورد فرعون می فرماید:

«فاستخف قومه فاطعوه» (زخرف: 54)

(فرعون) قوم خود را سبک شمرده در نتیجه از او اطاعت کردند.

استعمارگران در محاسبات خود چنین نتیجه گرفته اند که: یگانه عامل عزت و سر بلندی و خلل ناپذیری مسلمانان، وحدت و انسجام آنان است و به این نتیجه هم رسیدند که: مهم ترین عامل این اتحاد، دین اسلام است که همچون رشته تسبیح، افراد مسلمان را به همدیگر متصل کرده است.

لذا تصمیم گرفتند اسلام را، که عامل وحدت است، به صورت پاره های مختلف در آورند و باین سازی، مذهب را علیه مذهب قرار دهند، و مسلمانان را به جان همدیگر اندازند و با گل آلود کردن آب، ماهی بگیرند که با کمال تأسف در موارد بسیاری به مقصود رسیدند.

امروز هم استعمار با تمام تلاش و با استفاده از ترندهای مختلف می خواهد انسجان و وحدت بین مسلمانان - به خصوص مردم ایران - را از بین ببرد و با تبلیغات و کار ضد فرهنگی، نسل جوان ما را از دین جدا کند.

هوشیار باشیم و از تاریخ عبرت بگیریم و بر باور و اعتقادات اصیل و ریشه های خودمان که همان دین مقدس اسلام است، پایدار باشیم و از تفرقه و تشتت آرا دوری کنیم و همانند کوه در برابر تهاجمات فرهنگی و استعماری مقاوم بمانیم که:

«...ان تنصر الله ينصركم ويثبت اقدامكم.» (محمد: 7)

...اگر خدا را یاری کنید یاریتان می کند و گامهایتان را استوار می دارد.

قرآن در مورد استعمار و سلطه فرعون به همین مطلب تصریح کرده تا به ماتوجه دهد که اگر به صورت گروهها در آییم فرعون ها بر ما مسلط خواهند شد، می فرماید:

«وان فرعون علافی الارض وجعل اهلها شیعا...» (قصص، 4)

فرعون در زمین برتری جویی کرد و اهل آن را به گروههای مختلفی

تقسیم نمود...

تجربه نشان داده که زیان حزب و گروه گرایی، بیش از نفع آن است. استعمارگران با تبلیغ تخریب گرایی می خواهند بین صفوف مسلمین شکاف و پراکندگی ایجاد کنند. ما باید هوشیار باشیم تا فریب آنها را نخوریم.

قرآن هشدار می دهد که تنها یک حزب موفق و پیروز است. از این رو آنان که رابطه دوستی با دشمنان خدا و رسول خدا (ص) برقرار نمی کنند و با انسجام در برابر آن مقاومت می نمایند، ستوده است و می فرماید:

«...ورضى الله عنهم ورضوا عنه اولئک حزب الله الا ان حزب

الله هم المفلحون.» (مجادله، 22)

...خدا از آنها خشنود است و آنان نیز از خدا خشنودند، آنها «حزب الله» اند

بدانید «حزب الله» پیروز و رستگارانند.

طاغوتیان و استعمارگران از گذشته تا حال برای ضربه زدن به اتحاد و انسجام مسلمانان از این راه وارد شدند و تحت عناوین گوناگون از جمله: مهدویت و بابیت، به دین سازی و فرقه سازی پرداخته اند. قادیانی گری، شیخی گری، صوفی گری، بهائی گری و... از ارمغانهای این استعمار کهنه و نواست. همچنان ادامه دارد.

استعمارگران متوجه شده اند که اسلام دینی ضد استعماری و سد محکمی در برابر مطامع آنهاست. لذا برای ایجاد رخنه در این سد، نیرومند، فکر خود را بیشتر در حوزه کشورهای اسلامی متمرکز ساخته اند و چندین مذهب دست نشانده و بشر ساخته در این منطقه

حساس جهان به وجود آورده اند، که یکی از آنها بابی گری و بهائی گری است که حقا گذاشتن نام مذهب بر آنها، توهینی به مذهب است.

خوشبختانه با گذشت زمان و ارتقای آگاهی مسلمانان از یکسو و بالا رفتن پرده ها و فاش شدن رازها و بر ملا شدن مدارک از سوی دیگر و تلاش دانشمندان آگاه اسلامی از سودیگر سبب شده است که مسلمانان به خوبی از این نقشه شوم استعمار با خبر شوند. به خصوص، همکاری نزدیک این فرقه با روسیه تزاری و صهیونیستها و دولتهای آمریکا و انگلیس رازهای بیشتری بر ملا کرده است. (ان شاء الله در فصل دوم از بخش دوم بطور مفصل از نقش استعمار در پیدایش بابی گری و بهائی گری، سخن خواهیم گفت).

لذا می بینیم افرادی از فریب خوردگان، به آغوش اسلام بازمی گردند و بیزاری خود را از این فرقه ضاله ابراز می کنند که در خاتمه این رساله اسامی بعضی از این افراد را ذکر خواهیم کرد.

با این حال، آگاهی و روشن نگری بیشتری لازم است. باید مدارک و تحقیقاتی تازه در این زمینه در اختیار عموم، به ویژه نسل جوان قرار داد تا هم از پیشینه تاریخی و نتیجه این نقشه شوم با خبر شوند و هم دیگران را آگاه سازند.

«آمین یارب العالمین»

بخش دوم:

(باییت و بهائیت در گشایش موافقان و مخالفان)

فصل اول

1- برخورد های علمای شیعه با باب و افکار او

اظهار دعاوی دروغین و تأویلات سخنان و ادعاهای متناقض سیدعلی محمد باب، در همان دوران مورد اعتراض شدید علمای دین و بزرگان شیعه قرار گرفت. برای اینکه مردم از حقایق آگاه شوند و همانند روز، پوچی و تو خالی بودن حرفها و ادعای باب بر همگان روشن و آشکار شود، به جلسات نقد و بررسی و مناظره ای که در خصوص ادعاهای باب تشکیل شد به اجمال خواهیم پرداخت.

«پس از مراجعت سیدعلی محمد از سفر مکه (در اینکه آیا واقعاً مکه رفته یا اینکه در بین راه برگشته و بایان برای اثبات ادعای باییت، سفر مکه را ساخته اند خود مورد تردید است) به بوشهر، زمانی که هنوز از ادعای «باییت» پارافراتر نگذاشته بود، به خاطر اعتراض علما و مردم متدین، به دستور والی فارس در ماه رمضان سال 1261 هـ ق دستگیر و به شیراز فرستاده شد. در شیراز، پس از تنبیه نزد امام جمعه آن شهر، اظهار ندامت و توبه می کند و به قول یکی از مریدانش بر فراز منبر در حضور مردم گفت:

«لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غایب بداند، لعنت خدا بر کسی که مرا باب بداند.» (اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص 141)

«پس از آن، شش ماه در خانه پدری خود تحت نظر بود و از آن جابه اصفهان و سپس به قلعه ماکو تبعید شد. در زمان تبعید در قلعه، با مریدانش ملاقات و مکاتبه داشت و از اینکه می شنید آنها (محمد علی بار فروش، حسین علی بهاء، قره العین و...) در کار تبلیغ دعاوی و تلاش زیادی می کنند به شوق افتاد و سخنانی را به عنوان کلمات الهی به مریدان خود عرض داشت و کتاب بیان را (که مهم ترین کتاب بایان و به عنوان ناسخ قرآن معروف است) در همان قلعه نوشت و مدعی شد که به وی وحی گردیده است.» (نظر اجمالی در دیانت بهائیت، احمد یزدانی، ص 13 تهران، 1329 ش)

دولت محمد شاه قاجار، برای آنکه پیوند او را با مریدانش قطع کند در ماه صفر 1264 ق، وی را از قلعه «ماکو» به قلعه «جهریق» در نزدیکی اورمیه، منتقل کرد.

بر اثر کوششهای بایان چون ملاحسین بشرویه ای و ملا محمد علی بار فروش و سپس قره العین، کار «باب» بالا گرفت. به همین خاطر، محمد شاه قاجار به ولیعهدش ناصرالدین میرزا که در آن وقت در تبریز، مرکز ایالت آذربایجان به سر می برد، فرمان داد تا هیئتی از علما و فقها و فضلا و امرای دیگر شخصیت‌های مهم و سران شهر به ریاست خودش تشکیل دهد تا ببیند «باب» چه می گوید و در مجلسی که با حضور آن عده تشکیل می شود تکلیفش روشن شود.

مجلسی تشکیل شد و از طبقه علما و فقها، ملا محمد مقانی ملقب به حجه السلام و رئیس علمای شیخیه، حاجی محمود ملقب به نظام العلماء، حاج میرزا عبدالکریم، میرزا علی اصغر شیخ الاسلام (تاریخ جامع بهائیت، بهرام افراسیاب، ص 156، انتشارات سخن، 1398 ش) و دیگران حضور داشتند. در این جلسه نظام العلماء سؤالات مختلفی از علی محمد شیرازی کرد که به خاطر طولانی نشدن این بخش، فقط به عنوان نمونه پاره ای از آنها را متذکر می شویم.

«نظام العلماء گفت: آیا گفته ای که مردم تو را «باب» بخوانند؟

علی محمد شیرازی گفت: نه، این نام را خدا بر من نهاده، همانا من باب علمم.

در این هنگام، ولیعهد فرمود: من پیمان می بندم که اگر تو باب علم باشی من از این مسند فرو دآیم و تو را سر جایم بنشانم.

نظام العلما گفت: امیر المؤمنین علی علیه السلام که باب علم بود «سلونی قبل ان تفقدونی» می فرمود و از طبقات ارض و صفحات سماوات

اگر کسی پرسش می کرد، جواب می گرفت.

علی محمد شیرازی گفت: من طب نخوانده ام.

نظام العلما گفت: از علم دین پرستی می کنم و علم دین بدون فهم قرآن و حدیث میسر نیست و فهم قرآن بدون

نحو، صرف، منطق، معانی و بیان غیر دلک ممکن نیست، نخست از علم صرف سخن به میان آورد.

علی محمد شیرازی گفت: من علم صرف را در کودکی تلمذ کردم و الان چیزی به یاد ندارم.

نظام العلما گفت: تفسیر این آیه شریفه «هو الذی یریکم البرق خوفا وطمعاً» و شأن نزول سوره کوثر چیست؟

علی محمد شیرازی گفت: مهلت بده.

نظام العلما گفت: معنای این حدیث که بین مأمون عباسی و حضرت رضا علیه السلام که مأمون سؤال کرد «قال مأمون: ما الدلیل علی

خلافه جدک علی ابی طالب قال: «آیه انفسنا قال لونسائنا قال لولا ابنا نأفک مأمون»

علی محمد شیرازی گفت: این حدیث نیست.

نظام العلما سؤال کرد: این حدیث را شرح کن: «لعن الله العیون فانها ظلمت العین الواحده»

علی محمد شیرازی گفت: اکنون چیزی نمی دانم.

نظام العلما گفت: معنای این کلمات علامه حلی چیست که می فرماید:

«اذا دخل الرجل علی الخنثی والخنثی علی الانثی وجب الغسل علی الخنثی دون الرجل والانثی» و همچنان تعریف فصاحت و بلاغت

چیست؟ در میان اینها از نسب اربعه چه نسبت است؟ و بگو شکل اول چرا بدیهی الانتاج است؟ علی محمد شیرازی، جواب هیچ کدام

را نتوانست بدهد.

آنگاه نظام العلما گفت: یک سخن دیگر باقی است، این علوم همه قیل و قال است و ما از اینها چشم پوشی می کنیم. هر کس این گونه

دعوی دارد باید معجزه و کرامتی داشته باشد.

علی محمد شیرازی گفت: چه کرامتی می خواهی؟

نظام العلما گفت: شاهنشاه به بیماری صعب العلاج گرفتار شد و اوراد درمان کن.

علی محمد شیرازی گفت: من این کار را نمی توانم انجام بدهم.

نظام العلما گفت: این مرد از همه علوم بیگانه است و پیمانه اش خالی است و انباش از هر معقول و منقول تهی است. او مغرور به باطل

و سفیه جاهل است، هیچ معجزه و کرامتی ندارد و شایسته هیچ گونه احترامی نیست.

علی محمد شیرازی گفت: این چه سخنی است که می گویی؟ منم آن مردی که هزار سال است در انتظار اومی باشید.

نظام العلما گفت: آیا تو مهدی منتظر و امام قائم مامی باشید؟

علی محمد شیرازی گفت: آری؛ من همان هستم.

نظام العلما گفت: آیا مهدی نوعی هستی یا مهدی شخصی؟

علی محمد شیرازی گفت: من عین همان مهدی شخصی هستم.

نظام العلما گفت: نام پدر، نام مادرت چیست؟ و کجا متولد شده ای و چند سال سن داری؟

علی محمد شیرازی گفت: اسم من علی محمد، اسم پدرم میرزا رضا بزاز، مادرم خدیجه، محل ولادتم شیراز است و سی و پنج سال هم

از عمرم می گذرد.

نظام العلما گفت: اسم مهدی منتظر ما مهدی، اسم پدرش حسن، اسم مادرش نرجس و محل تولدش سرمن رای است و عمر مبارکش

بیش از هزار سال است. پس چگونه این مشخصات بر تو تطبیق ندارد؟

علی محمد شیرازی گفت: هم اکنون کرامتی به شمانشان می دهم، تا معلوم گردد که من در دعوی خود صادق هستم.

حضار گفتند: کرامت خویش را ظاهر کن.

علی محمد شیرازی گفت: من در یک روز هزار بیت می نویسم.

حضار گفتند: بفرض که درست بگویی اینکه کرامت نشد؛ زیرا بسیاری از نویسندگان در این هنر باتوشریکند.

نظام العلما گفت: من در زمان توقف در عتبات عالیات، کاتبی داشتم که به روزی دوهزار بیت کتابت می کرد و آخر الامر کور شد، البته

شما هم این عمل را ترک نمایید و الا کور خواهید شد.

یکی دیگر از علما گفت:

خداوند در آیه خمس فرموده: «فان لله خمس»؛ شماتلاسه فرموده اید؟ از کجا این آیه نسخ شد؟ از کمال وحشت گفت: ثلث نصف خمس است. حاضران خندیدند.

ملا محمد گفت: گرفتیم، ثلث نصف خمس است. شما چرا حکم به ثلث می کنید و حال آنکه خداوند خمس فرموده؟

علی محمد شیرازی، لختی خیره خیره نگریست و پاسخ نداد و گفت: مگر ندانسته اید که من فی البداهه خطبه فصیح می گویم. و شروع کرد به خواندن «الحمد لله الذی رفع السموات والارض» در این عبارت «سموات» را به فتحه قرائت نمود. در این هنگام، ولیعهد با اینکه هنوز شانزده سال بیشتر نداشت، گفت: وما بتاوالف قد جمعای کسرفی النصب وفی الجر معا.

و به باب گفت: این چه سخنان بیهوده هست که می گویی و مردم عامه را اغوامی کنی چرا خود را صاحب الامر می خوانی؟ ائمه ما علیه السلام یک یک به دست بین امیه و بنی عباس شهید شدند و اگر صاحب الامر می خواست مظلوم و مغلوب باشد غیبت اختیار نمی کرد، وقتی ظاهر شود معجزه تمامی انبیاء با او باشد و بر همه عالم غلبه کند. هزار سال غیبت نکرد که چون آشکار شود، گاهی حسین خان نظام الدوله با چوب ادب کند و گاهی در مجلس چهریق در تعجب باشد.

همانند آنست که در تسخیر آفتاب کوشش کرد و در تابستان بوشه و گرمای عتبات در برابر آفتاب با سر برهنه روز را به شب رساند و دماغ خود را آشفته کردی و چون مردی دیوانه بوده ای حکم به قتل تونمی دهم. لکن با چوب شکنجه ات می کنم برای اینکه مردم بدانند تو صاحب الامر نیستی. بعد دستور داد او را بستند و کتکش زدند. در این هنگام باب شروع به استغاثه و انابه نمود و توبه نمود. (لغت نامه، دهخدا، ج 9، ص 45، با کمی تلخیص.)

تنبیه و توبه «باب»

ناصرالدین میرزا از اراجیف و بافندگی های وی به تهی بودن سخنان «باب» پی برده، سخت از لجاجت او ناراحت شد و دستور داد کتک سختی به او زدند و «باب» در برابر افکار عمومی که بر ضدش برخاسته بود توبه نامه ای خطاب به ناصرالدین میرزا ولیعهد نوشت و در آن اعتراف کرد که او را مطلقاً علمی نیست که منوط به ادعای باشد و طلب عفو نمود.

«متن توبه نامه»

«فداک روحی الحمد لله کما هو اهل و مسنحه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانید. فحمد الله ثم حمداً که مثل آن ضرت را اینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطوفت اش عفو از بندگان و ستر بر مجرمان و ترحم به داعیان (یا غیان) فرموده. اشهد الله و من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد. اگر چه بنفسه، وجود کذب صرف است، ولی چون قلب ام، مومن به توحید خداوند جل ذکره، و به نبوت رسول او ولایت او است و لسان ام قعر بر کل نزل من عند الله است. امید رحمت او را دارم و مطلقاً خلاف رضای حق را نخواسته ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بود، از قلم جاری شد، غرض ام عصیان نبوده و در هر حال، مستغفر و تائب ام حضرت او را.

و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد و استغفر الله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی امر.

و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیل بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجه الله علیه السلام را محض ادعا مبطل (می دانم) و این بنده را چنین ادعایی نبوده و نه ادعای دیگر.

مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت، چنان است که این دعا گوار به الطاف و عنایات سلطانی و رافت و رحمت خود سرافراز فرماید و السلام. (کشف الغطاء، ابوالفضل گلپایگانی، ص 204-205، چاپ ترکستان، لغت نامه دهخدا، ج 9، ص 47 اصل این توبه نامه در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است.)

فتوای علما برای اعدام باب

پس از مرگ محمد شاه قاجار و بالا گرفتن فتنه بایه، میرزا تقی خان امیر کبیر (صدر اعظم ناصرالدین شاه) مسامحه در کار رسیدگی محمد باب را رواندید و تصمیم گرفت او را در ملأعام به قتل رساند و از این راه آتش شورش هارافرو نشان دو برای این کار از برخی علما فتوا خواست.

ولی به گفته ادوارد براون:

«دعائی مختلف و تلون افکار و نوشته های بی مغزوبی اساس و رفتار جنون آمیز او، علما را بر آن داشت که به علت شبهه حبط دماغ، بر اعدام وی رأی ندهند.» (بهائیان، محمد باقر نجفی، ص 252)

با وجود این، برخی از علما که احتمال حبط دماغ درباره سید علی محمد را نمی دادند و او را مردی دروغگو و ریاست طلب می شمردند، به قتل وی فتوا دادند و سید علی محمد به همراه یکی از پیروانش، در بیست و هفتم شعبان 1266 ق در تبریز تیرباران شد. (دانشنامه جهان اسلام، ج 1، ص 18-19، تهران، 1375- متن فتوای علماء در اعدام باب، نیز در کتابخانه شماره 1 مجلس شورای اسلامی موجود است.)

با اعدام باب، همه قضایای این طایفه به پایان نرسید، بلکه عده ای از طرفداران باز به تبلیغ این مرام ادامه دادند تا آنکه سرانجام کارشان با ادعای واهی شخص دیگری به نام حسین علی نوری گره خورد و مسلک «بهائیت» پی ریزی شد.

بر خور دسران حکومت قاجار با «باب» و بابیان

در جریان مسائل سیاسی و جریان فرقه های ساختگی در اواخر سلطنت محمد شاه و پس از مرگ او در سال 1264 ه ق، مردم ایران شاهد آشوبهایی بودند که بابیان گرداننده آنها بودند.

از جمله آشوبهایی که جمعی از مریدان سید علی محمد، به رهبری ملاحسین بشرویه ای و ملا محمد علی بار فروش به راه اندخته اند، رویداد «قلعه شیخ طبرسی» مازندران بود.

در این آشوب، آنان قلعه طبرسی را پایگاه خود قرار داده، اطراف آن خندق کردند و خود را برای جنگ با قوای دولتی آماده ساختند. از سوی دیگر بر مردم ساده دل که در پیرامون قلعه زندگی می کردند به جرم «ارتداد» هجوم آورده، به قتل و غارت آنان پرداختند؛ به گونه ای که یکی از بابیان می گوید:

«جمعی رفتند و در شب یورش برده، ده را گرفتند و یکصدوسی نفر را به قتل رسانیدند. تتمه فرار نموده و ده را حضرت اصحاب حق، خراب نمودند و آذوقه ایشان را جمیعاً به قلعه بردند.» (نقطه الکاف، حاجی میرزا جانی کاشانی، ص 162، لیدن 1910 میلادی)

آنان چنین می پنداشتند که یاران مهدی موعودند و به زودی جهان را در تسخیر خود خواهند گرفت و بر شرق و غرب فرمانروایی می کنند، چنان که یکی از آنان می گوید:

«حضرت قدوس (محمد علی بار فروش) می فرمودند که: ما هستیم سلطان به حق و عالم در زیر نگین مامی باشد و کل سلاطین مشرق و مغرب به جهت ما خاضع خواهند گردید.» (همان، ص 162)

سپس میان ایشان و نیروی دولتی جنگ در گرفت و فتنه آنان با پیروزی قوای دولت و کشته شدن ملا محمد علی بار فروش در جمادی الثانی 1265 ه ق پایان یافت.

در زنجان نیز شورشی به سرکردگی ملا محمد علی زنجانی در سال 1266 ه ق پدید آمد که در این شورش، بایان توان مقاومت در برابر سربازان دولت نداشتند و تن به شکست دادند.

در تهران نیز شورشی به رهبری علی ترشیزی ایجاد شد و تصمیم گرفتند که ناصرالدین شاه و امیر کبیر و امام جمعه تهران را به قتل برسانند. اما نقشه آنان کشف شد و سی و هفت تن از سربازان بایان دستگیر و هفت تن از آنان کشته شدند.

این حرکت کم کم به نهضتی ضد حکومت بدل می شد، اما طرح ناموفق قتل ناصرالدین شاه موجب شد سربازان شریک در این حرکت به بایه اعمال گرد و بسیار از سربازان آنان به قتل رسید و برخی زندانی شوند و گروهی هم به بغداد بگریزند.

فصل دوم

نقش استعمار در پیدایش بابی گری و بهائی گری و تقویت آن دو

اشاره:

یکی از سیاستهایی که دشمنان ادیان الهی همواره آن را دنبال می کردند، تحریف مذهب حق و اختراع جدید مذهب جدید به جای آن بود.

«مذهب تراشی» از دیر زمان رایج بود و همیشه در کنار دعوت حق پیامبران علیه السلام، عده ای داعیه مذهب و مسلک جدید داشتند تا دکه ای باز کرده، به منافع اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... دست یابند.

در عصر حاضر، «مذهب تراشی» شکل جدیدی به خود گرفته و همراه با پیشرفت دانش بشری، بعضی از مسلکها و مکاتب نوبه وجود آمده، چهره علمی و سیاسی به خود گرفته و با «ایسم» ها ظهور نمودند.

مسلمانان از زمان های گذشته تا امروز شاهد پیدایش انحراف فکری و عملی در جریان خلافت، حکمیت و خوارج و به وجود آمدن فرق مختلف مذهبی در قرن دوم و سوم بوده اند، که در فصل اول از بخش اول به طور مبسوط در این زمینه سخن گفتیم.

استعمار جدید در قرن اخیر برای زدودن اصالت مذهب و به انزوا کشیدن «دین»، یا مسلکهای گوناگون رابه وجود آورد، یا از آنها حمایت کرده که از جمله آن «بهائیت» در ایران، «قادیان گری» در هندوستان و پاکستان و «وهابیت» در حجاز است.

مهم ترین هدف استعمار از حمایت و ترویج این مسلکهای ساختگی، ایجاد تشقت در میان مسلمانان و از هم پاشیدن اساس و بنیان دین است.

سفارتخانه های خارجی و وابستگان خارجی و داخلی در قلمرو حکومت ایران، عثمانی و فلسطین، دست اندر کار حفظ منافع دولتهای متبوع و رقابت با یکدیگر بر سر قدرات و نفوذ، در پی بهره گیری از هر واقعه و حادثه ای از هیچ گونه امکاناتی دریغ نداشته اند.

پس از دعاوی شیخ احمد احسائی، چشم و گوش سیاست بازان خارجی به تداوم شیخیه، به عنوان نقطه ای که می تواند تهدیدی جدی برای تشیع و روحانیت به شمار آید باز گردید.

به نحوی که پس از مرگ سید کاظم رشتی و ظهور مدعیان جدید، دست اندازی آنان به پرورش و تقویت و تحریک، مورد تأیید دولتهای متبوع قرار گرفت و تا آنجا پیش رفتند که سیر حرکت راهدایت و مداخله علنی به حفظ و زعمای آن سعی وافر نشان دادند.

در مقابل، رهبران «بابی و بهائی» سرسپردگی خود را به سفارتخانه های خارجی دوچندان ساختند تا از طریق و در تحت حمایت سیاستهای بیگانه، مجری طرحها و توطئه هایی شوند که از یک سو، رونق کسب و کارشان و از سوی دیگر، جلب رضایت بازیگران و سیاستگذاران خارجی را فراهم سازند.

بی شک در چنین حرکتی، طرفین به حفظ اسرار پشت پرده و استتار هر گونه روابط دوستانه بنابه شیوه اهل سیاست، سعی بلیغ مبذول کردند. از این رو، «هادیان»، «واسطه ها» و «مجریان» زبان گشودن هر سخنی بسته و قلم نگارش از هر موضوعی که دلالت بر چنین سازشی کند، تکان نخورده و چیزی نوشته نشده و گزارشهای محرمانه معدوم یا از دسترس اغیار به دور مانده است.

اما از آن جایی که حقایق به هر حال در طول زمان و با تغییر مقتضیات سیاسی کم و بیش آشکار خواهد شد و زبانی به سخن گشوده گردید و قلم به نگارش تکان خورد و گزارشهایی ع7 لی رغم همه کوششها به دست اغیار افتاد که از لای آن پی به حمایت سیاستهای خارجی و جلب رضایت بایان و بهائیان از بازیگران سیاستهای بیگانه در اسلام و ایران بودند.

لذا در این فصل به حمایت استعمار از این فرقه در ایران می پردازیم.

1- نقش روسیه و انگلیس در پیدایش بابیت و بهائیت

پس از اعدام علی محمد باب در تبریز، سه تن از بهائیان به جان ناصرالدین شاه سوء قصد کردند. ولی مخالفان شاه باشمشیر به آنان حمله ور شدند و آنان را دستگیر کردند.

در این زمان میرزا حسینعلی که از سویی به عنوان مظنون قلمداد می شد به منظور محفوظ بودن از تعقیب و دستگیری که چه بسا به اعدامش می انجامید، به سفارت روس پناهنده شد و سفیر و حتی دولت روسیه تزاری از وی حمایت کردند. وی مدتی در مقر تابستانی سفارت روس در «زرگنده» شمیران به سربرد و بنا بر منابع بهائی «به رغم اصرار شاه، سرانجام سفیر از وی خواست که به خانه صدراعظم برود. ضمناً از مشارالیه (میرزا آقاخان نوری صدراعظم) به طور صریح و رسمی خواستار گردید امتیاتی را که دولت دوس به وی می سپارد در حفظ و حراست او بگوشد. (قرن بدیع، شوقی افندی، ج 1، ص 318، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص 593)

توجه خاص سفیر روس به سرنوش «باب و بابیان» موجب شد که وی پس از تسلیم میرزا حسینعلی به صدراعظم، همچنان مراقب کار باشد و بایگیری موضوع موجبات رهایی او را از زندان فراهم آورد.

از سوی دیگر، این امور سبب شد تا شاه ایران، معذعلیا (مادر شاه) و سایر درباریان بیشتر به وی مظنون شوند و طرح توطئه سوء قصد را از جانب او بدانند. بالاخره حکومت ایران دستور داد که حسینعلی تهران را به مقصد بغداد ترک گوید. در این هنگام سفیر روس از وی خواست «که به روسیه برود و دولت روس از او پذیرایی خواهد نمود». اما او نپذیرفت؛ هنگام سفر تبعید، نماینده ای از سوی سفارت روس همراه کاروان بود. (همان، ج 2، ص 48، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص 611)

بعد از تبعید میرزا حسینعلی به بغداد، بابیان موجود در ایران ناگزیر از ترک تهران و رفتن به بغداد شدند.

حمایت بی دریغ روسیه از بهاءالله، از نفوذ استعمار شرق در این فرقه و استفاده سیاسی از وی پرده برمی دارد. برای پی بردن به این مطلب، نوشته هایی را از سومین رهبر بهائیت؛ یعنی «شوقی افندی» نوه دختری میرزا حسینعلی و جانشین عباس عبدالبهاء می آوریم.

«... هنگامی که سوء قصد اتفاق افتاد، حضرت بهاءالله در لواسان تشریف داشتند و میهمان صدراعظم بودند... در زرگنده میرزا مجید، شوهر همشیره مبارک که در خدمت سفیر روس (پرنس والگورکی) سمت منشی گری داشت، آن حضرت را ملاقات کرد و ایشان را به منزل خویش که متصل به خانه سفیر بود رهبری و دعوت نمود. آدمهای حاج علیخان حاجب الدوله چون از ورود آن

حضرت باخبر شدند، موضوع رابه مشارالیه اطلاع دادند و او مراتب را شخصاً به عرض شاه رسانید. شاه از استماع این خبر غرق دریای تعجب و حیرت شد و معتمدین مخصوص به سفارت فرستاد تا و را که به دخالت در این حادثه متهم شده بود، تحویل گرفته نزد شاه بیاورند. سفیر روس از تسلیم بهاء الله امتناع ورزید و از هیکل مبارک تقاضا نمود که به خانه صداعظم تشریف بیاورند ضمناً از مشارالیه به طور صریح و رسمی خواستار گردید امانتی که دولت روس به وی می سپارد در حفظ و حراست آن بکوشد...» (شوقی افندی، قرن بدیع، ج 2، ص 15)

به نظرمی رسد که:

علت آزادی و تبعید حسینعلی بهاء افشا شدن هویت وی و حمایت علنی سفارت روسیه تزاری و حتی دولت روسیه از بهائیان، به ویژه شخص میرزا حسینعلی بوده است. چون: با توجه به مفاد عهدنامه ترکمنچای و گلستان، دولت روسیه قرار گذاشت که تابعه آن دولت طبق مقررات کاپیتولاسیون رفتار شود. بنابراین مقررات، هریک از طرفین دعوی که تبعه کشور روسیه باشد، باید در حضور نماینده دولت روس محاکمه انجام گردد.

مجموعه مطالب ذکر شده نشان می دهد که طبق مقررات کاپیتولاسیون با میرزا حسینعلی نوری رفتار شده است، گویا ایشان هم تبعه رسمی دولت روس بوده اند.

«اکنون که رابطه بهاء الله با آقای کینیاز دالگورکی، برای دولت ایران و شاه وقت روشن شده بود، دیگر دولت روس نمی توانست از وجود شخص بهاء الله در ایران برای ادامه برنامه خود استفاده نماید، از طرفی اگر ایشان در ایران می ماند ممکن بود به دست مسلمانان کشته شود و از همه مهم تر مادر ناصرالدین شاه «مهد علیا» بهاء الله را مقصر اصلی می دانست. این عوامل سبب شد که جناب سفیر نقشه دیگری بریزد؛ مقدمات اعزام وی رابه جانب دیگر فراهم ساخت و با وسایلی آن چنان صحنه سازی نمود که میرزا حسینعلی از ایران تبعید گردد تا در خارج بتواند به وسیله آن وجود نازنین به هدف های خویش نایل شود...» (انشعاب، در بهائیت، ص 111-112)

به این ترتیب میرزا حسینعلی از زندان آزاد و تحت حمایت سفارت روس به بغداد تبعید شد و از آنجا که کنسول روس وی را تا بغداد حراست و حفاظت کرده بود، آیه ای در شأن روسها نازل کرد.

بعدها که شروع به صدورالواح مذهبی کرد، لوحی نیز خطاب به پادشاه روس صادر نمود و از اینکه الکساندر نیکلاوچ (الکساندر دوم) امپراتور روس دستور حمایت و آزادی او را داده است تشکر کرد.

در یکی از الواح چنین نوشت:

«ای پادشاه روس، ندای خداوند ملک قدوس را بشنو (منظور میرزا حسینعلی بهاء است) و به سوی بهشت بشتاب آن جایی که در آن ساکن شده است کسی که در بین ملاء بالا اسماء حسنی نامیده شده و در ملکوت انشاء به نام خداوند روشنی هانام یافته است. مبادا اینکه هوای نفست تو را از توجه به سوی خداوند بخشاینده مهربان بازدارد. ما شنیدیم آن چه در پنهانی بامولای خود گفته و لذت نسیم عنایت و لطف من در هیجان آمد و دریای رحمت به موج افتاد ترا به حق جواب دادیم به درستی که خدای تودانا و حکیم است و به تحقیق یکی از سفرانت مرایاری کرده نگامی که در زندان اسیر غل و زنجیر و بودم، برای این کار خداوند برای تو مقامی را نوشته است که علم هیچ کس بدان احاطه ندارد. مبادا این مقام را از دست بدهی.» (انشعاب در بهائیت، ص 115، قرن بدیع، ج 2، ص 49)

علاوه بر صدور الواح و آیات مبین ارتباط میرزا حسینعلی با دولت روی لاقط حمایت مستقیم آن دولت از او و بهائیان است، اقرارنامه ای است از وی که دریافت مقرری او را تأیید می کند. وی در یکی از الواح می نویسد:

«قسم به جمال قدم که اول ضرری که بر این غلام وارد شد قبول شهریه از دولت بود.» (مجموعه الواح مبارکه، میرزا حسینعلی بهاء، ص 159)

استعمار پیرانگلیس از دیر زمان برای تفرقه و ایجاد مسلکهای ساختگی در خاور میانه به ویژه هندوستان و سپس ایران تلاش می کرد و در این راستا کمک شایانی به شکل گیری و ادامه حیات سیاسی و اجتماعی بهائیان کرده است.

موضع گیری انگلستان در ایران همچون نفوذش در هندوستان، مصیبتهای زیادی را به بار آورده است. از بین بردن صفوف متحد و یکپارچه امت اسلامی، روشن کردن شعله های آتش تفرقه و نفاق در میان مسلمانان، کمک به حرکت های مخرب علیه تعالیم اسلامی که از جمله آن، تشویق همکاری و همراهی رهبران بهائیت در رسیدن به هدفشان رامی توان ذکر کرد.

آنان به کمک دولت روس، در نجات میرزا حسینعلی بهاء از اعدام، کمک شایانی کردند، چنان که خود میرزا حسینعلی بهاء می گوید:

«...درحالی که ازکشور خارج شدیم که باسواره هایی ازسوی دولت ایران ودولت روس همراه بود، تااینکه باعزت واحترام واردکشور عراق شدیم.» (حقیقه البایه والبهائیه، محسن عبدالحمید، ص 194)

ارتباط انگلستان باعبدالبهاء عباس، آن قدرقوی وبرنامه ریزی شده بودکه شکی درجاسوسی عباس برای انگلستان باقی نمی ماند. اوبدکه می کوشیدبخشی ازسرزمین اسلامی راتسلیم یهودیان کند. سخنرانی متعددعبدالبهادر دانشگاهها ومحافل مذهبی درلندن نشانه های دیگری برانگلیسی بودن اوست.

وی به طورشگفت انگیزازمحبت انگلستان ومردم آن ونیزبرتری آرای غریبانه برشرقیان نزدخارجی هاسخن گفته است ودربرابر، انگلیسی هاهم بااعلان وفاداری به عبدالبهاء گفته اندکه لندن مرکزخوبی برای انتشارعقایدشما خواهدبود. (همان، ص 194)

این حمایتهاهمچنان ادامه داشت تااینکه پس ازمرگ میرزاحسینعلی، زمینه دیگری به وجودآمد. سازمانی که دروزارت خارج انگلیسی به کارمذاهب خاورمیانه واروپای پرداخت ازآن بهره وری بیشترکرده وجانشین بهاءالله رازخودوی بیشترموردحمایت قرارداد.

2- پیوند بهائیت باصهیونیسیم:

مدارک زیادی مبتنی براینکه بهائیت وصهیونیسیم پیوندنزدیکی دارندوجوددارمداراین قسمت شمه ای مختصرازوابستگی این فرقه باصهیونیسیم رااشاره می کنیم:

1- مرکزفرقه بهائیت واماکن به اصطلاح زیارتی آن درفلسطین اشغالی وبه خصوص شهرهای عکاوحیفاواقع شده است. بنابه عقیده بابیان بعدازاعدام سیدعلی محمدباب، جسداورابه اسرائیل بردندوسالهایپیش، بابیان وبهائیان باهمکاری ومساعدت رژیم صهیونیستی بارگاه باشکوهی برای اوبناکردند.

2- سران بهائیت وسران صهیونیسیم ازابتداریابط علنی نزدیکی بایکدیگرداشته اند، به عنوان مثال می توان به این موارد اشاره کرد: «شرکت هربرت ساموئل، یهودی صهیونیست (واولین کمیسرعالی انگلیس درفلسطین دردوران قیومت انگلیس) درمراسم تشییع جنازه عبدالبهاء، سومین پیامبربهائیان» (بهرام، افراسیاب، تاریخ جامع بهائیت، ص 556، انتشارت سخن)

«هنگامی که در سال 1947م سازمان ملل کمیسیونی مرکب از نمایندگان یازده کشور را برای ارائه نظر در مورد آینده فلسطین به منطقه اعزام کرده بود، رهبر بهائیان در نامه ای به این کمیسیون، یهودیان را بیش از مسلمانان و مسیحیان نسبت به بیت المقدس محق معرفی کرد و از این نظر تنها بهائیان را همسنگ با یهودیان برشمرد.» (همان، ص 569 تا 571)

«ملاقات رئیس جمهور اسرائیل باشوقی افندی، رهبر بهائیان بعد از عبدالبهاء در فروردین 1332ق؛ در این دیدار شوقی افندی نظر مساعد و تمایل بهائیان را نسبت به اسرائیل اعلام کرد و آرزوی بهائیان را برای ترقی و سعادت اسرائیل برشمرد. رئیس جمهور اسرائیل هم ضمت تقدیر از اقدامات و مجاهدات بهائیان در کشور اسرائیل، آرزوی قلبی خویش را برای موفقیت بهائیان در اسرائیل و سراسر گیتی اظهار داشت و از خاطره مشرف شدن خدمت عبدالبهاء پیشوای سابق بهائیان در چندین سال قبل یاد کرد.» (همان، ص 572 تا 573)

در همین زمینه می توان به جمله ای از روحیه ماکول همسر آمریکایی شوقی افندی و از رهبران بهائیت اشاره کرد که خود گویای همه چیز است:

«سرنوشت و آینده اسرائیل و بهائی گری چون حلقه های یک زنجیر به هم پیوسته است.» (مجله اخبار امری، ارگان بهائیت ایران، دی ماه 1340 ص 60)

با توجه به اختاف شدید و دیرین یهودیان و مسلمانان، شوقی تصمیم گرفت سرزمین اسرائیل را مرکز اصلی بهائیان قرار دهد و دولت یهود را به عنوان پناهگاه و تکیه گاه این فرقه در آورد.

از آنجایی که یهودیان نیز بر اثر اختلافی که با مسلمانان داشتند هر نیروی ضد اسلام را مورد حمایت قرار می دادند؛ اسرائیل یکی از اولین و مؤثرترین حکومت هایی بود که بهائیت را به رسمیت شناخت و آن را جزء مذاهب رسمی کشور خود قرار داد.

لذا نه تنها بهائیان دیدار با رئیس جمهور اسرائیل را عیب نمی دانند بلکه به آن افتخار هم می کنند. من توجیهی از آنان پیدا نکردم، اما به نظر من این پیوند ارتباط با اسرائیل و یهودیان به این جهت است که می دانند سرسخت ترین دشمن اسلام، آنها هستند و می توانند در پناه یهود، به اسلام ضربه بزنند. غافل از اینکه همان طوری که خداوند پیامبر بزرگوار اسلام (ص) را در هنگام بعثت و اوایل ظهور اسلام یاری نموده، الان هم یهودیان نمی توانند به اسلام ضربه وارد کنند.

3-چه در غرب و چه در ایران، در صد قابل توجهی از بدنه بهائیت رایهودیانی تشکیل می دهند که به این فرقه گرویده اند.

اگر از کسانی که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی پیگیر جریان بهائیت بوده اند و یا از کسانی که مدتی در یکی از کشورهای غربی اقامت داشته اند سؤال کنید، تأیید خواهند کرد که بیش از همه یهودیان بوده اند و هستند که به این فرقه می پیوندند. به عنوان نمونه می توان به کرایش دسته جمعی یهودیان همدان به این فرقه و نقش «ملالیا هو» و «ملالاله زار» دو نفر از بزرگان یهود در تقویت جنبش معروف طاهره قره العین در تبلیغ بایبگری اشاره کرد. (سید سعید زاهد زاهدانی، بهائیت در ایران، ص 124، مرکز اسناد انقلاب اسلامی).

همچنین می توان به ترکیب اعضای اولین بیت العدل اعظم بهائیان که سیاستگذاری بهائیان جهان را به عهده دارد اشاره کرد از میان نه نفر اعضای آن تنها یک نفر ایرانی دیده می شود که او هم یک یهودی به نام لطف الله حکیم است. (بهرام افراسیابی، تاریخ جامع بهائیت، فصل «شوقی افندی جانشین عبدالبهاء»)

3- در مورد نقش فوق العاده یهودیان در تقویت بهائیت در ایران می توان به مقاله تحقیقی و مستند «جستارهایی از تاریخ بهائی گری در ایران» نوشته آقای عبدالله شهبازی رجوع کرد که در این آدرس اینترنتی قابل مطالعه است:

<http://www.shahbazi.org/pages/bahaisml.htm>

4- در این قسمت به فرازهایی از سه گزارش تهیه شده مأموران ساواک از جلسات بهائیان ایران قبل از پیروزی انقلاب اسلامی اشاره می کنیم. این موارد به خوبی پیوند بهائیت را با یهود و صهیونیسم نشان می دهد.

الف: گزارش ساواک از جلسه ناحیه 2 بهائیان شیراز مورخ 1350/5/19:

«جلسه ای با شرکت 12 نفر از بهائیان ناحیه 2 شیراز در منزل آقای هوشمند وزیر نظر آقای فرهنگی تشکیل گردید. پس از قرائت مناجات شروع و خاتمه و قرائت صفحاتی از کتاب لوح احمد و ایقان، آقای فرهنگی و محمد علی هوشمند پیرامون وضع اقتصادی بهائیان در ایران صحبت کردند.

فرهنگی اظهار داشت: بهائیان در کشورهای اسلامی پیروز هستند و می توانند امتیاز هر چیزی را که می خواهند بگیرند. تمام سرمایه های بانکی و ادارات و رواج پول در اجتماع ایران مربوط به بهائیان و کلیمیان می باشد. تمام آسمان خراشهای تهران، شیراز، اصفهان مال بهائیان است.

چرخ اقتصاد این مملکت به دست بهائیت و کلیمیان می چرخد. شخص هویدا بهائی زاده است. او یکی از بهترین خادمان امرالله است و امسال مبلغ پانزده هزار تومان به محفل ماکم نموده است. آقایان بهائیان نگذارید کمر مسلمانان راست شود...» (عبدالله شهبازی، ظهور و سقوط پهلوی، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ج 2، ص 385)

ب: گزارش ساواک از محفل شماره 4 بهائیان به تاریخ 47/3/7:

«...عباس اقدسی گفت: دولت اسرائیل در جنگ 46 و 47 قهرمان جهان شناخته شد و ما جامعه بهائیت فعالیت این قوم عزیز یهود را ستایش می کنیم...» (بهرام افراسیابی، ص 752)

ج: گزارش مورخه 46/9/9:

«...شنیده شده است چندی قبل بهائیان ایران مبلغ هنگفتی که چنین میلیون تومان بوده (باید توجه داشت که مبلغ میلیونی در سال 1246 ش خیلی زیاد بود)، به اسرائیل کمک کرده اند. البته تصویری رود کمک بهائیان از طریق آقای غفوری نمایندگی سیاسی اسرائیل در ایران و وسیله حبیب القانین که تماس مستقیم با حبیب ثابت (سرمایه دار معروف) که قبلاً یهودی و اهل کاشان بوده است انجام گردید؛ زیرا از قرار معلوم، سرمایه محفل و وجوه جمع آوری شده بهائیان ماهیانه به نام خیراله در صدوقی نزد حبیب ثابت می باشد و مشارالیه این پولها را به ربح می دهد. لکن بلغ کل جمع آوری شده فعلاً نامعلوم است.» (سازمان یهودی و صهیونیستی در ایران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ص 536)

3- «آمریکاحامی بابت و بهائیت»

در برهه ای از زمان و قطعاتی از تاریخ، محور و مدار اصلی استعمارگری و تعدی و سیطره بر کشورهای جهان سوم به ویژه ممالک اسلامی «انگلستان» بود. گسترش ترندها و حیلها و شوگردهای منتهی به نفوذ و ایجاد تفرقه و اختلاف و تسلط بر کشورها و ملت‌ها توسط این قدرت استعماری موجب شد تا در میان ملل مسلمان و غیرمسلمان جهان که در معرض ستم و تعدی و چپاول قرار گرفته بودند، به «روبا» پیر استعمار «اشتہار یابد».

حیله گری و حق ستیزی و استعمارگری انگلیسی ها اگرچه امروز هم اکنون نیز ادامه دارد، لکن از نقش محوریت خارج شده و امروز کشور استعماری «آمریکا» جایگزین انگلیس و ادامه دهنده سیاستهای ضد انسانی و حقیقت ستیزانه آن کشور شده است.

جایگزینی آمریکا به جای انگلیس نه تنها از شدت و گسترده گری جو رو فساد و قتل و غارت نکاسته، بلکه بر آن افزوده است. این فزونی و شدت گسترده گری تعدی و کشتار و چپاول منابع ثروت ملت های محروم جهان به حدی است که هیچ صفت و لقبی همانند «شیطان بزرگ» نمی تواند عمق فجایع و جنایاتی را که توسط آمریکا در گسترده زمین به وقوع می پیوندد، نمایان سازد.

با توجه به گسترش روز افزون سیطره شوم آمریکا به سرزمین های اسلامی و بهره برداری همه جانبه او از بهائیت، بسیار ضروری است که به منظور تکمیل حلقه های محاصره فرهنگ و اندیشه اسلامی و انقلاب و نظام حکومتی اسلام که مرکز آن ایران اسلامی است، پیوند و تمایل متقابل حکومت آمریکا با سران و عناصر بهائی بررسی شود تا از طرفی، عداوت و دشمنی قدرت استعماری آمریکا با اسلام و نظام اسلامی بیشتر نمایان گردد و از سوی دیگر این واقعیت بزرگ به ترو عریان تر رخ بنماید که بهائیت، این فرقه ساخته و پرداخته دست استعمار، بر اساس شرایط زمان و بادر نظر گرفتن وضعیت سیاسی و استراتژیک قطبها و قدرتهای حاکم بر جهان، به این نظام های قدرت نزدیک می شود و خود را در دامان آنها می افکند و با اعلام سرسپردگی و تبعیت محض در برابر سران جنایتکار و سازمان های مخوف جاسوسی آنان، به خیانت و جنایت علیه اسلام و جوامع و سرزمین های اسلامی می پردازد.

پیشینه حمایت های آمریکا از بهائیت و بهره برداری های ابزاری از عناصر بهائی برای تحقق سیاست های خود در ایران، به سال های پس از کودتای 28 مرداد 1332 بازمی گردد که بارخه و نفوذ بهائیان در تشکیلات دولت ایران، جای پای آمریکائیان برای رعیت بخشیدن به اهداف و سیاست های شان استحکام یافت.

حسین فردوس، از مهره های کلیدی و سرسپرده رژیم پهلوی درباره نفوذ بهائیت در تشکیلات حکومت شاه و ارتباط آمریکا با بهائیت چنین می گوید:

«... او معتقد است در دوران رژیم پهلوی تشکیلات بهائیت در کشور آمریکا در اوج توانایی به سر می برد، تا آنجا که به اعتقاد وی تعدا

د بهائیان در آمریکا بیشتر از ایران می باشد. بهائی ها در آمریکا بسیار قوی هستند و مراکز متعددی از جمله شیکاگو دارند.» (ظهور و سقوط

سلطنت پهلوی، شهبازی، مؤسسه - مطالعات و پژوهش های سیاسی، انتشارات اطلاعات، ج 1 ص 6-374)

حسین فردوسی درباره «عبدالکریم ایادی» می گوید:

«نفوذ اصلی بهائیت در دوران عبدالکریم ایادی بود. ایادی در خانواده طراز اول بهائیت بود. او به دلیل نام فامیل «ایادی» داشت که پدرش از «ایادی امرالله»؛ یعنی چند نفر خواص اطراف عباس افندی بود. ایادی بانفوذی که نزد محمد رضا کسب کرد بهائی را به مقامات عالی رساند.» (همان مدرک)

آمریکا از دوران حکومت پهلوی دوم به همان میزان که در سیستم و تشکیلات دولت شاه رخنه کرد و مهره های دست آموز خود را که از ثمره کودتای 28 مرداد محسوب می شدند به مناصب عالی رساند، عناصر بهائی را نیز برای تسلط و احاطه بیشتر بر رویدادهای درون رژیم پهلوی به خدمت گرفت و بارابله و تعامل متقابلی که بابهایت ایجاد نمود، سیطره جهنمی خویش را بر سر تا سرزمینهای ایران گسترش داد.

قدرت استعماری آمریکا به صراحت دریافته است که «بهائیت» «دین» و «مذهب» نیست و از حقیقت وحی الهی و رسالت و کتاب آسمانی بی بهره است و نیز می داند که بهائیت نه تنه ادین نیست، که برای مقابله بادی ن حیات بخش اسلام و حقانیت احکان و قوانین قرآن پای در عرصه وجود نهاده است و هدف اصلی و نهایی آن فروپاشی وحدت مسلمانان و ایجاد تفرقه و تشتت فکری و اعتقادی و سیاسی و اجتماعی در جوامع اسلامی به نفع دشمنان کینه توز دین مبین اسلام می باشد.

«بهائیت» به عنوان دین ساخته و پرداخته استعمار روسیه و انگلیس هم اینکه در امریکا و در خدمت رؤسای این دولت برای تقابل با اسلام و جلوگیری از رشد ادین تفکر اصیل الهی در جهان قرار گرفته است.

دولت مردان امریکایی در اوج نفاق دورنی و عداوت کینه دیرینه ای که نسبت به حقیقت وحی الهی و رسالت نبی اکرم (ص) و احکام و قوانین جامع و زندگی ساز اسلام دارند و نیز با علم و یقین کامل به ساختگی و استعماری بودن بهائیت، اعلام می کنند که: «بهائیت، برگزیدن دین جهان است که به وسیله الهام به بهاء الله به وجود آمده است.» (روزنامه جمهوری اسلامی، 75/7/29)

آمریکا در کنار حرکت تخریبی و تبلیغاتی علیه «اسلامی» بادی ن و مذهب اعلام نمودن بهائیت، روش های دیگری را نیز به بهره برداری می رساند تا از این راه گسترش القائات شیطانی در جامعه امریکا و سایر جوامع و کشورها بپردازد و به زغم باطل خود از امواج اسلام گرایی در جهان جلوگیری به عمل آورد.

یکی از این روشهای مخرب حضور در حلقه و جمع کشورهای اروپایی - که هم پیمان او در تهاجم علیه اسلام می باشند - اقدام به انتشار تمبر برای رسمیت بخشیدن به بهائیت به عنوان یکی از ادیان و مذاهب است:

«تعدادی از کشورهای اروپایی به همراه آمریکا، اقدام به چاپ و انتشار تمبرهایی با مضمون معرفی ادیان الهی نموده اند که یکی از تمبرهای این مجموعه، تمبری در معرفی فرقه ضاله بهائیت است. هریک از تمبرهای مزبور حاوی تصاویر و اشکالی می باشد که به عنوان سمبل یک دین شناخته شده است. این تمبرها به صورت یک مجموعه مطبوعه بایکدیگر تهیه و به چاپ رسیده و شامل ادیان اسلام، مسیحیت و زرتشت می باشد.» (همان، 75/7/28)

چنین اقدامی نشان دهنده تلاش جبهه متحد استعمار خارجی بانقش آفرینی مؤثر آمریکا برای رسمیت دادن بهائیت و مقابله با اسلام می باشد. این تلاشها در حالی صورت می گیرد که کشورهای سلطه جو همچون: آمریکا، انگلیس، اسرائیل و فرانسه، به خوبی می دانند که بهائیت هرگز یک دین و مذهب الهی و متکی به وحی آسمانی نیست.

4- انشعاب در بهائیت:

پس از مرگ «عباس افندی» (عبدالباها) شوقی افندی ربانی، راه باطل و گمراهی آفرین او را تداوم بخشید و در تقویت و گسترش مذهب استعمار ساخته «بهائیت» از هیچ تلاش و فعالیت دریغ نورزید.

عباس افندی به هنگام مرگ، فرزند پسر نداشت تا او را به رهبری بعد از خود بگمارد. به همین دلیل برای رهبری بهائیت چاره ای دیگر اندیشید که عبارت بود از بنیان نهادن سلسله «ولایت امرالله».

بر اساس آنچه عباس افندی تحت عنوان «الواح و نصایا» از خود باقی گذاشت، «ولی امر» هابایدپی در پی ویکی پس از دیگری زمام رهبری و ریاست بهائیت را به عهده بگیرند و هر کدام از آنها جانشین پس از خود را تعیین نمایند.

«شوقی افندی ربانی» نوه دختری عباس افندی، اولین ولی امرالله بود که بر اساس الواح و نصایا، رهبری بهائیت را به عهده گرفت تا پس از او سلسله اولیا امر در نسل و فرزندان او تداوم یابد.

پس از به قدرت رسیدن شوقی افندی، عده ای به مخالفت پرداختند و از همین جا انشعاب در بهائیت به وجود آمد.

گروهی از مخالفان، خود را مهلکه کفر و الحاد بهائیت نجات دادند و به دامن پرمهر اسلام برگشتند و از گذشته های سیاه و عقاید و افکار باطلشان توبه نمودند. از میان این افراد، «عبدالحسین آیتی (آواره)»، «میرزا حسین نیکو» و «فضل الله صبحی» کاتب وحی بهائیت، از دیگران سرشناس تر بودند. اینان که پس از بازگشت به اسلام مورد دشنام شوقی افندی واقع شدند، با نوشتن کتابهایی چون «کشف الحیل»، «فلسفه نیکو» و «خاطرات صبحی» به افشای سوابق زشت و باطل شوقی افندی اقدام نمودند.

شوقی افندی بهائیت را در قالب تشکیلات حزبی، محافل منتخب محلی و ملی و شرکت های تجاری قوام بخشید و در گسترش آن به شدت کوشید. بر اساس نظام کنترل اجتماعی تثبیت شده در این تشکیلات، هر کس که برخلاف نظریات و تمایل شوقی افندی عمل می کرد، ابتداءً تحت عنوان «طرده اداری» از تشکیلات اخراج می شد و سپس تحت عنوان «طرده روحانی» از جامعه رانده و منفرمی گردید و بدین وسیله مجازات می شد.

در دوران حیات شوقی افندی و پس از تشکیل حکومت اسرائیل توسط انگلیس، فرقه بهائیت به دلیل سرسختی و عداوت علیه اسلام و قرآن مورد توجه و نظر خاص اسرائیل قرار گرفت و اموال آنان تحت حمایت در آمد و از مالیات معاف گردید.

شوقی افندی هم به سرپرستی و خدمات خالصانه برای اسرائیل همت گماشت. هم او بود که اولین بار نام «ارض اقدس» و «مشرق الاذکار» را برای بزرگداشت اسرائیل استفاده نمود این کشور غاصب را مرکز اصلی بهائیت قرار داد. بر اساس تعالیم ساخته دست استعمار، بهائیان مال و جان و ناموس مسلمان را مباح اعلام می نمودند و به شکنجه و سپس شهادت آنان می پرداختند. (زاهد زاهدانی، بهائیت در ایران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص 257)

سرانجام «شوقی افندی» در سال 1336 شمسی در لندن درگذشت و همان جا مدفون گردید. برخلاف پیش بینی و پیش گویی «عباس افندی» که قرار بود رهبری بهائیت تحت عنوان ولایت امر الله در سلسله نسل شوقی افندی تداوم یابد و عقیق بود و فرزندی از خود باقی نگذاشت.

شوقی افندی با توجه به وجود این مشکل، قبل از مرگ خود برای تداوم بهائیت به تشکیل «بیت العدل اعظم الهی» فرمان داد. بر اساس الواح وصایای عباس افندی باید پس از آنکه شوقی افندی ربانی به عنوان اولین «ولی امر الله» قبل از مرگ خود «ولی امر الله ثانی» را تعیین

نمود، از میان رجال بهائی هشت نفر انتخاب شوند و به ریاست ولی امرالله ثانی و باتشکیل بیت العدل اعظم به اداره و رشد و گسترش بهائیت بپردازند.

با وجود این پیش بینی ها و تعیین وظایف، پس از مرگ شوقی افندی ربانی چند دستگی و تشتت و نزاع در جان عناصر اصلی بهائیت شدت گرفت و بر سر جانشینی و رهبری این فرقه و حزب استعامری، به اختلاف روی آوردند که در اثر آن سه گروه انشعابی در بهائیت به وجود آمد:

گروه اول:

گروهی از بهائیان: زن آمریکایی شوقی افندی ربانی را به نام «روحیه ماکسول» به رهبری خود انتخاب کردند. «روحیه ماکسول» با اینکه به خوبی می دانست همسرش شوقی افندی در سال 1308 شمسی «ایادی امرالله» را تعیین نموده و در سال 1330 هـ ش دستور بنیان نهادن «بیت العدل اعظم» را صادر کرده و جانشینی به نام «میسین ریمی» برای خود انتخاب نموده ایت، پس از مرگ شوهرش همه انتصابات و انتخابات را ملغی اعلام کرد و خود به تصاحب قدرت پرداخت. (انشعاب در بهائیت، اسماعیل راعین، مؤسسه تحقیق راین، ص 203)

روحیه ماکسول و طرفدارانش در لندن کنفرانسی از عناصر اصلی بهائی تشکیل دادند و نه نفر از اعضای مجلس بیت العدل را انتخاب و پس از آن به برپایی این مجلس در «حیفا» (فلسطین) اقدام کردند. این بیت العدل هم اینکه نیز دایر است و هر چند سال یک بار انتخابات مجدد برگزار می گردد و از این طریق بر پیروان این شاخه از بهائیت در جهان، رهبری و حکمرانی می نماید.

پیروان روحیه ماکسول درباره او چنین اعلام نظر می کنند:

«او پنجمین پیشوای بهائیت و اداره کننده فرقه بهائی در جهان است.» (همان، ص 232)

گروه دوم:

گروه دیگری از بهائیان، به مخالفت با رهبری روحیه ماکسول پرداخته و بیت العدل حیفار ساختگی و فاقد اعتبار اعلام کردند. به اعتقاد آنان جانشین و رهبر اصلی بهائیت «چارلز میسین ریمی» می باشد و او «ولی امرالله ثانی» است که توسط شوقی افندی ربانی تعیین

شده است؛ چنان که شوقی افندی پیش از مرگ علاوه بر انتخاب او، ایادی امرالله رانیز تعیین نموده و دستور تشکیل بیت العدل اعظم رانیز صادر کرده است.

«چارلز میسین ریمی» فرزند یکی از روحانیون کلیسای اسقفی می باشد که در سال 1253 هـ ش در یکی از شهرهای کنار رودخانه «می سی سی پی» پایه عرصه وجود نهاد و با تعلیمات کلیسای اسقفی پرورش یافت. او که باشوقی افندی ربانی سابقه رابطه ای طولانی داشته است، از جانب او به حیفا برده شد و به عنوان نماینده ی در جلساتی که خود حضور نداشت شرکت می کرد.

پیروان «چارلز میسین ریمی» او را جانشین شوقی افندی و پنجمین پیشوای بهائیت می دانند و او را «ولی امرالله ثانی» و «عزیزالله» می نامند. مخالفان میسین ریمی می گویند او آمریکایی است و فارسی و عربی نمی داند و نمی تواند به تفسیر و تبیین الواح عربی و فارسی بپردازد. حملات میسین ریمی علیه ایادی امرالله که برخلاف تصمیماتش عمل نموده و به رهبری اش خرده می گیرند موجب طرد او از جانب ایادی امرالله شده است. (زاهد زاهدانی، بهائیت در ایران، ص 260)

گروه سوم:

گروه دیگری نیز از بهائیت منشعب شدند که به «سیمایی» معروف می باشند و به همراه گروه دوم معروف به «ریمی» ها، در کشورهای هند، پاکستان، اندونزی، ایران و آمریکای پیروان و طرفدارانی را گرد آورده اند.

شیوه شکل گیری «سیمایی ها» به این صورت بوده که:

«جوانی از خراسان در کشور اندونزی به پاخاست و اعلام کرد که «موعود کتاب اقدس بهائیت» و صاحب «دین و آیین جدید» می باشد. نام این شخص «جمشید معانی» ملقب به «سمالله» است که همچون سایر بهائیان که «کتاب بیان» سید علی محمد باب و کتاب «اقدس» میرزا حسینعلی نوری - بهاءالله - را مستند ادعاهای خود می دانند و بر اصول و مبانی و فروع و تعالیم استعمار ساخته ان استناد می جویند، خود را موعود الواح و تعلیم کتاب اقدس بهائیت یعنی «من یظهره الله جدید» نامید. (همان، 262)

هم اکنون این سه گروه و شعبه یاد شده از بهائیت، در حال فعلیتهای مخرب استعماری می باشند و با شبکه های وسیعی که زیر نظر «ایادی امرالله» قرار دارند، کار تبلیغ و ترویج آموزه های کفر آمیز و استعمار ساخته بهائیت را در سراسر جهان ساماندهی می کنند.

امروز «بیت العدل» مرکزیت این فرقه را به عهده دارد و «ایادی امرالله» نقش حفاظت و تبلیغ و سایر وظایف مربوط به رشد و گسترش آن را ایفا می نمایند.

گروه های سه گانه یاد شده، با وجود اختلافات فرقه ای بایکدیگر، در اصول و مبانی و تعالیم بهائیت و اهداف و مأموریت های سیاسی و استعماری و سرسپردگی برای کشورهای غربی همچون انگلیس و آمریکا، «مشترک» و «متحد» عمل می نمایند. از همین جابه وضوح مشخص می شود که این انشعابها و تعدد فرقه های بهائیت، به دست استعمار صورت می گیرد و به نفع آنان تمام می شود. این انشعابها به عنوان ضرورت هایی چون ایجاد تنوع و نوگرایی برای صیانت بهتر از اصول و مبانی دین ساخته شده قدرتهای سیطره جو و نیز تداوم حفاظت از منافع غرب و آمریکا و اسرائیل لازم و حیاتی می باشند.

جمع بندی و نتیجه گیری

همان طور که در این فصل بیان کردیم، فرقه بابیت و به تبع آن بهائیت، ساخته استعمار بوده است. در بخش سوم، فصل دوم پیرامون «خاتمیت» به طور مبسوط مطالبی را بیان خواهیم داشت، اما در اینجا باید عرض کرد که:

دشمنان اسلام، به خصوص استعمارگران به خوبی می دانند که دین اسلام، دین «خاتم» است و پیامبر بزرگوار اسلام، حضرت محمد بن عبدالله (ص) پیامبر خاتم است و این بشارت را آنهادر کتب آسمانی خودشان؛ یعنی تورات و انجیل خوانده اند؛ اما برای اینکه وابسته به دنیا هستند و می خواهند تمام کشورهای دنیا را تحت سلطه خود در آورند، حتی به تعالیم دین خود هم پایبند نیستند. لذا برای اینکه بتوانند در مقابل اسلام بایستند و از درون به آن ضربه بزنند، گروهی را پیدا کردند و به وسیله آنان دست به فرقه سازی و دین سازی زدند و گروهی را از این طریق به گمراهی کشاندند.

لذا استعمار، برای این منظور وادار ایران می شود و با حمایت از بابیان و بهائیان، فرقه بابیت و بهائیت را در کشور مارونق می دهد.

امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، در سخنانش به ملت شریف ایران می فرمود: هرگاه دیدید که دشمن از شما تعریف می کند باید در خودش شک کنید. هرگاه دشمن از طرح و برنامه شما حمایت می کند و تمام تلاشش این است که آن را به اجرا بگذارد و عمل کنید، قطعاً به این نتیجه رسیده است که این طرح و برنامه می تواند ضربه ای مستقیم یا غیر مستقیم به پیکر اسلام وارد کند. استعمار به خوبی فهمیده بود که باب و بها، بهترین مهره برای ضربه زدن به اسلام هستند. لذا از آنها حمایت کرده و الان هم ادامه دارد.

* * *

ادامه مطلب در بخش سوم (پایانی) کتاب ارائه شده است

www.bahaismIran.com

ملحقات

1- اصول دوازده گانه و نقد آنها

2- نامه شخص متبری از بهائیت به عنوان (تقدیم به شما)

3- نظر مراجع

4- منابع و کتاب شناسی

اصول دوازده گانه

از جمله مطالب و هنرنمائیهای میرزا حسینعلی که پسر بزرگش عباس افندی آن را شرح کرده و به نام پدر در آمریکای شمالی در سال 1912 میلادی گفته است در جزوه ای به نام «رساله دیانت بهائی» در سال 1326 شمسی چاپ شده «تعالیم دوازده گانه» است که آن را باب آّب و تاب بیان می کنند.

این اصول دوازده گانه یک جمله تازه ای ندارد و به اندازه ای سخنان بی نظم و سست است که ارزش نقل و پاسخ ندارد لکن چون بهائیهاروی آن مانور می دهند و در دهنها افتاده به طور مختصر در این قسمت کتاب اشاره می کنیم.

1- وحدت عالم انسانی:

(یعنی، جمیع بشر کل مشمول الطاف جلیل اکبرند، بندگان یک خداوندند و پرورده ی حضرت ربوبیت رحمت شامل کل است و تاج انسانی زینت هر سری از بندگان الهی لهذا باید جمیع طوایف و ملل خود را برادر یکدیگر دانند و شاخ و برگ و شکوفه و ثمرشجر و واحدشمرند زیرا جمیع سلاله ی حضرت آدمند و لالی یک صوف)

نقد:

بله، چنین است لکن چرا آقای بهاء به برادرش -یحیی صبح ازل را گوساله نامید با آنکه فرزند یک پدرند. حیوان و درنده می نامد، و پیروانش را غنم الله خطاب می کند؟ چرا جناب بهاء و عبدالبهاء شوقی افندی و دیگران آنچه را که می گویند عمل نمی کنند؟ آنها که به اصطلاح رهبر هستند و داعیه ی پیامبری دارند چرا به گفته هایشان عمل نمی کنند؟ چرا اینگونه حرفهای زشت و رکیک را بر زبان جاری می کنند؟ و دها چرا ای دیگر...

2- تحری حقیقت:

«باید انسان تحری حقیقت کند و از تقلید دست بکشد زیرا ملل عالم هر یک تقلیدی دارند و تقلید مختلف است و اختلاف تقلید سبب جنگ و جدال شده است و تا این تقلید باقی است وحدت عالم انسانی مختل است پس چرا باید تحری حقیقت نمود تا به نور حقیقت این ظلمات زایل شود.

نقد:

تحری حقیقت یعنی چه؟ دست از تقلید بکشند چه کنند؟ آیا بهائیان مقلدان نیستند و او که همه مردم را کور و کور و جاهل می خواند چگونه امر به جستجوی حقیقت می کند؟ او که اختیار بشر را به نام -بیت العدل- هر روز به دست عده ای بی اعتقاد به همه چیز داده چه تحری حقیقت و چه ترک تقلیدی؟

3- اساس جمیع ادیان الهی یکی است:

یعنی جمیع ادیان الهیه اساسش حقیقت است اگر حقیقت نباشد باطل است و چون اساس حقیقت است لهذا بنیان ادیان الهی یکی است نهایت این است که تقلیدی به میان آمده آداب و رسوم و زوایدی پیدانشده این تقلید از انبیانیست. این حادث است بدعت است چون تقلید را دور بیندازیم و حقیقت اساس ادیان را تحری کنیم یقین است که متحد شویم.

نقد:

اساس دین حقیقت است یعنی چه؟ هرگاه آداب و رسوم انسان از انبیانیست پس آنها چه داشته اند؟ جناب بهاء تقلیدی را که باید دور بی اندازیم کدام است؟ اگر این آداب و رسوم زوائد بدعت است شما چه چیز تازه ای که بیرون از این آداب و رسوم است آورده اید که مردمان را به آن دعوت می کنید نشان دهید. شما چه چیز تازه ای دارید که مایه افتخار باشد؟

4- دین باید سبب الفت باشد:

دین باید سبب محبت و الفت باشد. اگر دین سبب عداوت شود نتیجه ای ندارد بی دینی بهتر است زیرا عداوت و بغضاء بین بشر است و هر چه سبب عداوت است مبعوض خداوند است و آن چه الفت و محبت است مقبول و ممدوح. اگر دین سبب قتال و درندگی شود آن دین نیست بی دینی بهتر از آن است. زیرا دین به منزله ی علاج است اگر علاج سبب مرض شود البته بی علاجی بهتر است لهذا اگر دین سبب حرب و قتال شود البته بی دینی بهتر است.

نقد:

آیا دین میرزا بهاء که نقشه کشتن شاه رامی کشد و آن همه را به کشتن داد و آن کشاکش و قتال باینها و... همه بر پایه الفت و محبت است؟ آیا فحاشیهایی که خود میرزا و پسرش عبدالبهاء به میرزایحیی و برادرش و دگران به کاربرده اند روح و ریحان است و در شمار جدال و قتال است؟ همانطوری که مادر صفحات گذشته به این کتاب گفتیم دستورهای آتشین برای کشتن و ربودن اموال دگران دارند.

5- دین باید مطابق با علم و عقل باشد:

دین باید مطابق با عقل باشد، با علم باشد، علم تصدیق دین نماید و دین تصدیق علم، هر دو به یکدیگر ارتباط تامه یابند. این اصل حقیقت است و اما اگر مسئله ای از مسائل دینی مخالف عقل باشد، مخالف علم باشد آن وهم محض است.

نقد:

آیاسخن و عملی که نه از روی عقل و نه از روی علم است جزء صادرات قولی و فعلی دیوانگان می تواند باشد؟

آیامی شود دین از علم و عقل جدا باشد تا بعد بایکدیگر منطبق شوند؟

جدای دین و علم از گلوی مخالفین کلیسادرآمده. جناب میرزا بهاء خواسته شیرین زبانی کرده باشد اگر نه هیچ باشعوری دین و علم و عقل رانمی تواند جدا ببیند و نمی شود جدا باشند زیرا این تجزیه خود بر خلاف حکومت عقل و تمام شرایع است.

این سخن جناب بهاء واضح است که از روی بی عقلی و بی علمی گفته شده علاوه بر آن آیا این سخنان که از این آقایان در کتابهایشان به نام دین آمده مطابق با علم و عقل است؟

6- تساوی رجال و نساء:

رجال و نساء در نزد خداوند یکسانند و جمیع انسانند جمیع سلاله ی آدمند زیرا ذکور و اناث تخصیص به انسان ندارد. در عالم نبات ذکور و اناث موجود در عالم حیوان ذکور و اناث موجود و لکن به هیچ وجه امتیازی نیست. پس انسان که اشرف کائنات است آیا جائز است که این اختلاف را داشته باشند یا خیر. جنی زن تا به حال به جهت این بوده که مثل مردان تربیت نمی شدند چون کمالات رجال را اکتساب نمایند البته به درجه ی مساوات رسند و ممکن نیست سعادت عالم انسانی کامل گردد مگر به مساوات کامله ی زنان و مردان.

نقد:

خود این حرفهای جناب باب با عقل و علم به قول خودش مطابق نیست. چون:

1- زن و مرد را با سایر مخلوق در یک ردیف گذاشتن نشان از بی علمی و کم عقلی است. زیرا:

اولاً: بین نروماده هم در عالم گیاهان امتیاز هست چنانکه امروز گیاه شناسان و جانور شناسان ثابت کردند.

ثانیا: امتیاز نرو ماده واضح تر از این است که برای اثباتش استدلال کنند. همکاری کردن مرد و زن یک مطلب است و امتیاز مطلبی دیگر. جناب بهاء برای تساوی زن و مرد چه کارهایی انجام داده است. چرا از روی علم و عقل و منطق حرف نمی زند. ایشان قطعاً آیات قرآن را نفهمیده است که این حرفهای خلاف عقل و منطق رازده قرآن در پی اثبات این نیست که زن ها از مردان از جهات مختلف پست تر و پایین تر است بلکه بین زن و مرد از حیث طبیعت و ساختمان بدن مسائل عاطفی فرق است.

7- ترک تعصبات:

تعصب دینی، تعصب مذهبی، تعصب وطنی، تعصب سیاسی، هدام بنیان انسانی است. دین یکی است زیرا ادیان الهی حقیقت است حضرت ابراهیم ندای حقیقت کرد. حضرت موسی اعلان حقیقت نمود. حضرت مسیح تأسیس حقیقت فرمود حضرت رسول ترویج حقیقت نمود، جمیع انبیاء خادم حقیقت بودند. جمیع مؤسس حقیقت بودند. جمیع مروج حقیقت بودند پس تعصب باطل است زیرا دین تعصبات مخالف حقیقت است.

نقد:

کسی که با این حرارت تعصب را تقسیم و ملامت می کند چرا دگران را به نام دین اغنام الله می خواند؟ چرا خوشحال است و می بالد که از ایران مالیاتی هم برای اومی رود و افرادی که اعتراض به رفتن پول از ایران به عکامی کنند را سرزنش می نماید؟ بعد از گفتن جمله - دین یکی است استعمال عبارت (ادیان الهی) غلط است. اگر حضرت مسیح مؤسس حقیقت است پس حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیه السلام چیزی را که هنوز تأسیس نشده بود چگونه به آن ندا و اعلام می کردند؟

آیا خودشان حقیقت نداشتند و می گفتند مسیح حقیقت می آورد؟

واقعاً باید به حال خود غمگین باشیم که ناچار می شویم پیرامون این حرفها بگوییم و بنویسیم طبق مثل معروف، یک دیوانه سنگی در چاه می اندازد، صد تا عاقل نمی توانند آن را در آورند. قرن دوازدهم دو نفر انسان به نام باب و بهاء ظهور نمودند و چهره دین را کور نمودند و با دعای پوچ بی محتوایشان برای مسلمین مشکل ساز شدند و یک عده راهم گمراه نمودند اما خوشبختانه مطالبشان

آنقدر بی محتوا و تو خالی و دور از عقل است که هر خواننده با انصاف با همان نگاه اول اگر ریگی در کفش نداشته باشد پی به بی مغزی و بی عقلی باب و بهاء می برد.

8- صلح عمومی:

حضرت بهاء الله اعلان صلح عمومی بین دول و صلح عمومی بین ادیان و صلح عمومی بین اقایلیم فرمود.

نقد:

تقسیم صلح جناب میرزا بهاء مانند تقسیم تعصب است.

صلح عمومی رابه چه وسیله باید یافت؟ چرا نگفته است از چه راهی ملل و دول و ادیان و اقایلیم صلح کنند؟

چرا خودش دست به تفرقه زد؟ چرا ادعای بی جای من یظهره الله بین او و برادرش یحیی جدائی و تفرقه افتاد؟ چرا جناب بهاء و پیروانش قتل مسلمین را واجب می دانند؟...

9- تعلیم و تربیت عمومی:

جميع بشر باید تحصیل معارف کنند تا سوء تفاهم از میان برخیزد و از آله ی سوء تفاهم به نشر معارف است.

نقد: جناب بهاء آیا مردم تا زمان این پیشنهاد شمایی معرفت بودند؟ مگر اسلام قرنهای قبل از جناب بهاء تشویق به علم و دانش و معرفت ننموده است «و یزکیهم و یعلمهم الكتاب والحکمه» (سوره جمعه، 2) اول تزکیه و بعد تعلیم جناب بهاء خیال می کند با این دستور معجزه کرده است چرا حرفهای گذشتگان رابه اسم خود بیان می کند؟

10- حل مسائل اقتصادی:

(از جمله تعلیم حضرت بهاء الله تعدیل معیشت حیات است. یعنی باید قوانین و نظاماتی گذارد که جميع بشر به راحت زندگانی کنند یعنی هم چنان که غنی در قصر خویش راحتی دارد و به انواع موائد سفره اومزین است فقیر نیز لانه و آشیانه داشته باشد و گرسنه

نماند امر تعدیل معشیت مهم است و تا این مسئله تحقق نیابد سعادت برای عالم بشر ممکن نیست. جمیع بشر در نزد خدایکسانند حقشان واحد و امتیازی برای نفسی نیست.

نقد:

اگر عقل جناب بهاء و پسرش عبداله‌بهاء می رسید می گفتند چه کار بکنند تا تعدیل معیشت حاصل شود چه راه حلهایی برای رسیدن به این هدف می توان پیدا کرد. و گرنه همه ی فقر ا بهتر از ایشان می فهمند که آسایش و راحتی می خواهند از این گذشته این جناب بهاء که اینقدر دلسوز است چرا در آن چنان قصری و باتشریفات بالا در عکازندگی می کرد و پیروان او به اصطلاح خودش (اغنام الله) خارمی خوردند و بار می بردند و در خانه های محقر می خوابیدند؟

11- لسان عمومی:

از جمله تعالیم بهاء الله وحدت لسان است. یک لسانی ایجاد شود و آن را جمیع آکادمیهای عالم قبول نمایند یعنی کنگره بین المللی تشکیل دهند از هر ملتی نمایندگان و وکلای آنان در آن جمع حاضر شوند صحبت و مشورت نمایند و در آن لسان را قبول کنند تا انسان دو لسان داشته باشد یکی لسان عمومی یکی لسان وطنی تا جمیع یک وطن و یک لسان گردد این لسان عمومی از جمله اسباب اتحاد عالم انسانی است.

نقد:

چنانچه توجه می فرمایید: جناب بهاء در این ماده ذکر شده پیشنهاد داده نه تعلیم زیرا راهی نشان نداده. کسی که مدعی است برای عصرا تم و فضا قانون مناسب آورده چرا برای وحدت لسان دستوری نگفته است؟

ایجاد چنین زبانی مستلزم تشکیل الف بای مخصوص است و ترکیبی مخصوص او که مدعی خدایی است اگر می دانست چرا از قلم اعلی نازل نکرده؟

12- محکمه کبری:

عالم محتاج صلح عمومی است. تاصلح عمومی اعلان نشود عالم راحت نیابد لا بد دول و ملل باید محکمه کبری تشکیل نمایند تا اختلافات رابه آن محکمه ی کبری راجع کنند و آن محکمه فیصل نماید.

نقد:

اگر بشر باید خود محکمه کبری تشکیل دهد و اختلافاتش رابه انجابه اصطلاح خودش راجع کند پس تو که مدعی خدایی هستی چه کاره ای؟ فقط برای ایجاد اختلاف و دامن زدن آتش تفرقه و گرفتن نشان آمده اید؟

اگر واقعا شما خواهان صلح عمومی هستید چرا دستوره کشتن و غارت اموال مسلمانان را داده اید؟ چرا مخالفت خود را سر کوب می کردید؟ به جای اینکه در مقابل دلایل قوی آنها بر دشمنان خود دفاع کنید، دستوره قتل و غارت می دادید؟

همانطور که ملاحظه می فرمایید، اینها اصول دوازده گانه بهائیت بود. و از دیدگاه آنها کار بسیار با ارزش مهمی است که جناب بهاء به دنیا اعلام نموده است مابه طور خلاصه این اصول را ذکر نمودیم و نقد کردیم.

باید هوشیار باشیم که دشمنان اسلام هیچ راهی را بهتر از تفرقه و جدائی انداختن بین مسلمین نیافته اند. و بایان جملات به ظاهر زیبا و فریبنده مخصوصا نسل جوان را از مسیر اسلام جدا کنند و تنها سد محکم و استوار خلل ناپذیر پیروی از تعلیمات قرآن و عترت پیغمبر - صلوات الله علیهم اجمعین است.

این کتاب در شب هفدهم ربیع الاول سال 1427 قمری مطابق بایست و هفتم فروردین یک هزار و سیصد و هشتاد و پنج، مصادف بامیلاد پیامبر اعظم (ص) و امام جعفر صادق به پایان رسیده است.

ان شاء الله مورد قبول حضرت بقیه الله الاعظم قرار بگیرد.

حوزه علمیه قم - سید معصوم حسینی

1385/1/27 شمسی - 1427/3/17 قمری

www.bahaismiran.com

* * *



منتظر شما هستیم

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما :

bahaismiran@bahaismiran.com

bahaismiran@gmail.com

info@bahaismiran.com

bahaism\@yahoo.com